

داستان دیدن هلال ماه در زمان عمر

وب سایت مهدی سیاح زاده www.sayahzadeh.com

داستان های مثنوی

با نشر روان

مهدی سیاح زاده

داستان دیدن هلال ماه در زمان عمر

برگرفته از کتاب «پیمانہ و دانہ»

مهدی سیاح زاده

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۳ جلد - ۱۳۸۷ (۲۰۰۸)

انستیتو پژوهش ایران - لس آنجلس - ۶ جلد - ۱۳۹۶ (۲۰۱۷)

انتشارات مهر اندیش - تهران - چاپ پنجم - ۱۳۹۹ (۲۰۲۰)

موی کز چون پرده ی گردون بود
چون همه اجزات کز شد چون بود؟

۱۲۰/۲

داستان دیدن هلال ماه در زمان عمر

(دفتر دوم - از بیت ۱۱۲)

زمان خلیفه ی دوم، عُمَر بن خطاب (رضی الله تعالی عنه)^۱، ماه روزه فرا رسیده بود. برای آغاز ماه رمضان، حتماً باید هلال ماه را دید. به این سبب، مردم، همراه عمر بر بالای کوه جمع شدند تا هلال ماه را ببینند. یکی از همراهان عُمَر گفت: من هلال ماه را می بینم. عُمَر به آسمان نگاه کرد و ماه را ندید. به او گفت: آنچه تو دیده ای یک خیال و گمان است و واقعیت ندارد و گرنه من و این همه مردم که اینجا هستند نیز می توانستیم ببینیم. عُمَر فهمید که موی ابروی او جلوی چشمش را گرفته و خیال کرده هلال ماه است. گفت: دست

^۱ - عمر بن خطاب، (وفات سال ۲۳ هجری برابر با ۶۴۴ میلادی) دومین خلیفه ی اسلام بود. در زمان خلافت او عراق، ایران، مصر و شام به دست مجاهدان اسلام فتح شد. وی مردی مُدبّر و باهوش بود و در مدت اندک خلافت خود، فتوحات عظیمی را سبب شد.

را ترکن و بمال بر روی ابروی خود. وقتی آن شخص چنین کرد، هلال ماه از دیدش ناپدید شد. آن وقت خلیفه گفت:

گفت: آری، موی ابرو شد گمان
سوی تو افکند تیری از گمان
چون که مویی کژ شد، او را راه زد
تا به دعوی، لاف دید ماه زد^۱
موی کژ چون پرده ی گردون بود
چون همه اجزات کژ شد جون بود؟

۱۱۸/۲

شرح مختصر نمادها و رمزها

مولوی، دفتر دوم مثنوی را، با این ابیات آغاز می کند:

مدتی این مثنوی تأخیر شد

مُهلتی بایست تا خون شیر شد^۲

^۱ - لاف: گفتار بیهوده، یاوه. راه زد: گمراه کرد. یک موی کج مژه او را گمراه کرد و باعث شد بیهوده ادعا کند که ماه را می بیند.

^۲ - در شرح حال مولوی نوشته اند که او به درخواست و همکاری مستقیم مرید محبوبش «حسام الدین چلبی» مثنوی را پدید آورد. بدین معنی که مولوی اشعار را می گفت و حسام الدین می نوشت. و نیز نوشته اند که وقتی دفتر اول مثنوی

تا نزاید بخت تو فرزند نو

خون نگردد شیر شیرین، خوش شنو^۱

۲/۱

آنگاه به بیان برخی نکات عرفانی می پردازد و به اینجا می رسد که بسیاری از انسان ها چون با حس های خود جهان را درک می کنند، اغلب اوقات دچار اوهام می شوند. در حالی که بارها مولوی گفته که حواس، انسان را به اشتباه می اندازد و حقیقت بینی او را زایل می کند. مولوی می گوید ما غیر از این حواس پنجگانه، حس های دیگری در درون خود داریم که آن ها، اصل حقیقت را بدون اشتباه و واسطه، می فهمند و درک می کند.

حس خُفاشت سوی مغرب روان

پایان یافت، همسر حسام الدین درگذشت. حسام الدین به علت افسردگی قادر به ادامه ی کار نمی شد. بدین لحاظ تدوین مثنوی از پایان دفتر اول تا آغاز دفتر دوم دو سال به تعویق افتاد. اما برخی از شارحان مثنوی این علت تعویق را نادرست می دانند که سخنی طولانی است. معنی بیت: برای این که خون در پستان مادر تبدیل به شیر شود، زمان و مهلتی لازم است. (یعنی این دو سال همان مهلتی بود که خون اندیشه و آگاهی در جان مولوی به شیر عرفان تبدیل شد.)

*

^۱ - تا هنگامی که بخت، یار تو نباشد و مانند مادری فرزندی نو (اندیشه عرفانی) در تو نزاید، هیچگاه آن خون جانت تبدیل به آن شیر معرفت نخواهد شد.

حس دُرپاشت^۱، سوی مشرق روان

۴۷/۲

این حسّ مادی و جسم تو، مانند خُفّاش از نور خورشید حقیقت که از شرق سر می زند فرار می کند و روی به غرب دارد که غروب است، تاریکی است، و خورشید معرفت در آن فرورفته و ناپدید شده است. در حالی که آن حس های درونی و روحانی تو (حس دُرپاشت) ذاتاً به سوی نور و خورشید روان است و نور معرفت را در جان تو می پاشد. مولوی اینجا به سرزنش گرفتاران حس ها می پردازد و آنان را دشنام می دهد:

راه حس، راه خَران است ای سوار

ای خران را تو مزاحم، شرم داد

۴۸/۲

ای انسانی که آنچه حواس حیوانی تو می پذیرد، حقیقت می پنداری، خجالت بکش و بدان که نحوه ی درک تو از عالم، کار خران و حیوانات است. تو چنان هستی که با کز شدن یک موی ابرو جلوی چشم، حتی کائنات به این

^۱ - حس خُفّاشت: حس مانند خُفّاش تو. دُر: مروارید. دُر پاشت: دُر پاش تو.

عظمت را هم غیر واقع می بینی. مانند آن مردی که زمان عمر موی ابرو جلوی چشم او را گرفته بود و گمان می گرد آن هلال ماه است. اینجا است که مولوی همین داستان «دیدن هلال ماه در زمان عمر» را نقل می کند. مولانا در این داستان می خواهد بگوید که بسیاری کسان در ذهن خود اوهامی را می پروراند و آن را حقیقت می پندارند. غافل از این که اگر پرده ی اوهام را کنار بزنند، حقیقت خود را نشان می دهد.

موی کز چون پرده ی گردون بود

چون همه اجزات کز شد چون بود؟^۱

راست گن اجزات را از راستان

سر مکش ای راست رو، ز آن آستان^۲

۱۲۰/۲

از نظر اجتماعی و روانشناسی نیز همینطور است. کم نیستند کسانی که مسائل خود و جامعه و جهان را باپندار های

^۱ - وقتی یک موی کج می تواند مانند پرده ای جلوی چشم قرار بگیرد و کائنات به این عظمت را غیرواقعی ببیند، اگر همه ی اجزای حواس کسی ناراست و کج بود، بین شناخت او از عالم و حوادث را تا چه حد نا میزان و نادرست خواهد بود.

^۲ - شناخت خود از عالم را، به یاری عارفان راستین اصلاح کن و از حکم آنان سرپیچی مکن.

غیر واقعی درک می کنند و نتایج سراب گونه می گیرند و هم خود و هم دیگران را دچار عذاب می کنند. در دفتر چهارم همین موضوع را به زیبایی بیان می کند: کسانی هستند که بجای آب، سراب را می بینند و دیگران را با نادانی به سوی آن می کشانند. این همه گرفتاری های شخصی و حرکت های کور اجتماعی نتیجه ی پندارهای غلط همین «کف پرستان» است که بجای آب دریا، کف را می بینند و آن را حقیقت آب می پندارند و همراه خود، انسان های بینوا و ناآگاه را نیز به سوی مرگ و نیستی (سراب) می کشانند:

دور می بینی سراب و می دوی
عاشق آن بینش خود می شوی
می زنی در خواب با یاران تو لاف
که منم بینا دل و پرده شکاف^۱
نک بد آن سو آب دیدم ، هین شتاب
تا رویم آنجا و ، آن باشد سراب^۲

^۱ - پرده شکاف: کسی که پرده های عالم غیب را می شکافد. انسان های آگاه. انبیاء و اولیاء. تو در خواب و خیال به یاران خود می گویی که من دل بینا دارم و اسرار عالم را درک می کنم.

^۲ - نک: اینک، اکنون. می گویی: اینک، آنجا آب دیدم، عجله کنید آنجا برویم. اما آن آب نیست ، سراب است.

هر قدم زین آب تازی دورتر
دَو دَوان سوی سراب با غَرَر^۱
عین آن عَزمت حجاب این شده
که به تو پیوسته است و آمده^۲
زین سبب کاین مردمان کف پرست
ز آب صافی اوفتاده دور دست^۳
۳۲۲۹/۴

^۱ - غَرَر: نابود کننده، هلاک کننده.
^۲ - همان قصد و تصمیم تو (دیدن سراب و رفتن به سوی آن) باعث می شود که پرده ای مقابل تو و آب (حق و حقیقت) که اکنون کنار هست، کشیده شود و تو آن را نبینی.
^۳ - این بیت در نسخه مرحوم نیکلسون نیست.